

تأملی بر مفهوم و ویژگی‌های فرهنگ

پوهنوال فریدالله فرهمند

دیارتمنت بشرشناسی و باستان‌شناسی، پوهنځی علوم اجتماعی، پوهنتون کابل، کابل، افغانستان

ایمیل: faridullah.farahmand@gmail.com

چکیده

در مورد فرهنگ نظریات و تعریف‌های زیادی وجود دارد؛ اما به صورت عموم فرهنگ به مجموعه ارزش‌های مادی و معنوی مانند باورها، اعتقادات، هنجارها، رسوم و عینات، آفرینش‌های ادبی، هنری، فلسفی، علمی، دانش‌ها و سایر دست‌آورد‌های مادی و معنوی یک جامعه اطلاق می‌شود که در نتیجه زندگی جمعی انسان‌ها به وجود آمده‌اند. هیچ جامعه‌ای در جهان وجود ندارد که دارای فرهنگی نباشد، و هیچ فرهنگی نیز نمی‌تواند بدون جامعه وجود داشته باشد. فرهنگ و جامعه دو عنصر جدایی‌ناپذیر به شمار رفته، به همین دلیل رابطه فرهنگ و جامعه ناگسستی می‌باشد. مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی، به ویژه در انسان‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است. فرهنگ دارای ویژگی‌های زیادی است؛ اما به صورت عموم به عنوان یک عنصر اجتماعی، دارای ویژگی‌های مانند عام بودن، اکتسابی بودن، در حال تغییر و تحول بودن، منحصر به انسان بودن و قوم‌مدار بودن می‌باشد.

اصطلاحات کلیدی: فرهنگ؛ ارزش‌ها؛ تغییر پذیری؛ اکتسابی بودن؛ قوم‌مدار بودن

A Reflection on the Concept and Characteristics of Culture

Associate Prof. Faridullah Farahmand

Department of Anthropology and Archaeology, Faculty of Social Sciences, Kabul University, Kabul, Afghanistan

Email: faridullah.farahmand@gmail.com

Abstract

There are many theories and definitions surrounding the concept of culture. Broadly, culture refers to the set of interrelated material and spiritual values shared within societies, including norms, customs, traditions, as well as literary, artistic, philosophical, and scientific works. It also includes the accumulated knowledge and spiritual achievements developed through collective human social life. Given that no human group exists devoid of culture, which simultaneously requires society for its development, culture, and society represent intrinsically linked, inseparable elements. The concept of culture has been considered in social sciences, especially anthropology. The concept of culture has been considered in social sciences, especially anthropology. Culture has many characteristics, but as a social element, it has characteristics such as being general, acquisition, changeability and transformability, being unique to humans, and being ethnocentric.

Keywords: culture; values; changeability; acquisition; acquisition; ethnocentrism

مقدمه

یکی از پرکاربردترین مفاهیم در علوم اجتماعی خاصاً در انسان‌شناسی مفهوم فرهنگ است. در مورد فرهنگ بیش از صد تعریف توسط دانش‌مندان ارائه گردیده است. به صورت عموم فرهنگ شامل ارزش‌های مادی و معنوی است که در یک جامعه وجود دارد. دانش، عقاید، باورها، هنرها، قوانین، آداب و رسوم، وسایل زینتی و مورد نیاز انسان‌ها همه و همه شامل فرهنگ می‌شود.

هنجارهای فرهنگی رفتار قابل قبول یک جامعه را تعیین می‌کند. جامعه بدون فرهنگ وجود ندارد و فرهنگ نیز بدون جامعه پدید نمی‌آید، جامعه و فرهنگ لازم و ملزوم یکدیگر و مانند بال‌های یک پرنده است. در قرن بیستم میلادی «فرهنگ» به عنوان یک مفهوم محوری و کلیدی در انسان‌شناسی به کار رفت که همه پدیده‌های اجتماعی را در بر می‌گرفت. فرهنگ دارای ویژگی‌های زیادی است؛ از جمله اکتسابی بودن، تغییرپذیر بودن، انتقال‌پذیر بودن، کلی بودن، منحصر به انسان بودن، قوم‌مدار بودن، خاص بودن و عام بودن از عمده‌ترین ویژگی‌های فرهنگ به شمار می‌رود.

تعریف فرهنگ (Culture)

فرهنگ در علوم اجتماعی معادل واژه (culture) کلچر انگلیسی می‌باشد که در اصل به معنای کشت و کار، آباد کردن، کاشتن و بارور ساختن زمین می‌باشد که به تدریج مفهوم آن تغییراتی یافت. تاریخچه توجه به مفهوم فرهنگ به ظهور علم انسان‌شناسی می‌رسد و مفهوم فرهنگ در این علم (انسان‌شناسی) از اهمیت بنیادی برخوردار است.

تقریباً همه انسان‌شناسان فرهنگی این نکته که فرهنگ، پایه و مفهوم مرکزی علم آن‌هاست را بدیهی می‌دانند. اما در درک آن‌ها از این مفهوم اختلاف‌های زیادی وجود دارد. برخی فرهنگ را رفتار آموزش‌یافته می‌دانند. برخی دیگر، فرهنگ را ابداً رفتار نمی‌دانند، بلکه شکل انتزاع یافته‌ای از رفتارها، هر چه باشند می‌دانند. تبرهای سنگی و کاسه‌های سفالی به عقیده گروهی از انسان‌شناسان، فرهنگ هستند؛ اما گروهی دیگر معتقدند هیچ شیئی مادی را نمی‌توان فرهنگ دانست. برخی فرهنگ را تنها در ذهن انسان موجود می‌دانند، برخی دیگر فرهنگ را مجموعه‌ای از پدیده‌ها و اشیاء و وقایع قابل مشاهده در جهان بیرونی می‌دانند. بعضی از انسان‌شناسان فرهنگ را مجموعه‌ای از پنداره‌ها می‌دانند؛ اما در نقطه تمرکز این پنداره‌ها اختلاف نظر دارند، گروهی بر آن هستند که این نقطه در ذهنیت مردمی است که مورد مطالعه قرار می‌گیرند، و گروهی دیگر معتقدند که تمرکز در ذهن خود مردم شناسان است (فکوهی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۰).

ساموئل کینگ فرهنگ را عبارت از تلاش‌های می‌داند که اعضاء يك جامعه برای انطباق خود با هنجارهای اجتماعی و طبیعی انجام می‌دهند.

ادوارد بارت تایلور در سال ۱۸۷۱ میلادی برای فرهنگ تعریفی ارائه نمود که در حقیقت نخستین تعریف روشن و جامع تلقی شد. وی فرهنگ را چنین تعریف کرد: فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل دانش، عقیده، هنر، قانون، اخلاق، آداب و رسوم و دیگر استعدادها و عادات که انسان به‌عنوان عضوی از جامعه به‌دست می‌آورد (خانقاه، ۱۳۹۱، ص ۲۳۶).

در سال ۱۹۵۰ میلادی کروبر و کلوکهان در حدود ۱۰۰ تعریف از فرهنگ جمع‌آوری کردند. تعاریف کنونی فرهنگ از طرفی بر رفتار عملی و از سوی دیگر بر ارزش‌های مجرد، عقاید و نظریات تکیه دارد. فرهنگ امری قابل مشاهده نیست؛ بلکه بیشتر این واژه ارزش‌ها و عقایدی را شامل می‌شود که مردم از آن‌ها برای تفسیر و تجربه استفاده می‌کنند. بدین ترتیب می‌توان فرهنگ را چنین تعریف کرد: فرهنگ مجموعه‌ای از قوانین یا استانداردهایی است که وقتی اعضای یک جامعه بدان‌ها عمل می‌کنند باعث رفتاری می‌شود که در یک محدوده خاص قرار می‌گیرد و در نتیجه از طرف کلیه اعضا مناسب و قابل قبول است (همان، ص ۲۳۷).

فرهنگ، مجموعه‌ای از آگاهی‌ها (شناخت‌ها) و رفتارهای فنی، اقتصادی، آیینی (شعائر)، مذهبی، اجتماعی و غیره است که یک جامعه انسانی معینی را مشخص می‌کند (پانو، ۱۳۸۲، ص ۸۷).

به باور گری پی. فرارو فرهنگ، عبارت است از هر چیزی که مردم دارند، فکر می‌کنند و به‌عنوان افرادی از جامعه خود عمل می‌کنند. سه فعل به‌کار رفته در این تعریف، یعنی داشتن، فکر کردن و عمل کردن، ما را در جهت تشخیص سه جزء اصلی مفهوم فرهنگ یاری می‌دهد. یعنی برای این‌که شخصی چیزی داشته باشد، ماده یا موادی باید وجود داشته باشد. هنگامی که مردم فکر می‌کنند، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، برخوردها و باورها حضور دارند. زمانی که مردم عمل می‌کنند در جهت شیوه‌ها و انگاره‌های تعیین شده از نظر اجتماعی رفتار می‌کنند. بنابراین، فرهنگ اولاً از آثار مادی، ثانیاً از اندیشه‌ها، ارزش‌ها، برخوردها و ثالثاً از انگاره‌های رفتاری ساخته و پرداخته می‌شود (فرارو، ۱۳۷۹، ص ۳۶). به باور آنتونی گیدنز، فرهنگ عبارت از ارزش‌ها، مراسم و روش‌های زندگی مختص به گروه معین است؛ وی می‌افزاید که مفهوم فرهنگ، هم‌چون مفهوم جامعه، در جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی (خصوصاً انسان‌شناسی) کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد و فرهنگ یکی از متمایزترین خصوصیات روابط اجتماعی بشری است (گیدنز، ۱۳۸۹، ص ۹۹۱).

فرهنگ عبارت از کلیه دست‌آورد‌های مادی و معنوی انسان است که در روند تکامل اجتماعی به‌دست آمده است؛ و فرهنگ‌پذیری عبارت از عملیه‌ای است که افراد طی آن ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی خود را در روند رشد به نحوی خویش می‌آموزد (عثمانی و عزیزی، ۱۳۹۶، ص ۱۶۴).

لزلی وایت به این باور است که فرهنگ وابسته به نمادسازی است و دربرگیرنده ابزارها، وسایل، پوشاک، آرایه‌ها، رسوم، نهادها، باورداشت‌ها، مناسک، بازی‌ها، کارهای هنری، زبان و نظایر آن است. به نظر وایت، فرهنگ زمانی آغاز گرفت که نیاکان مان توانایی کاربرد نمادها را به‌دست آوردند، یعنی توانستند به یک چیز یا رویداد معنایی نسبت دهند و این معنا را از طریق نماد خاصی درک و فهم کنند (کتاک، ۱۳۸۶، ص ۳۶۹).

در رویکرد انسان‌شناختی مکتب فرهنگ و شخصیت، فرهنگ به مجموعه‌ای از رفتارها اطلاق می‌شود که در یک جامعه مفروض بین اعضای آن جامعه مشترک است و نتیجه‌ای که از این رفتارها در مادیت اتفاق می‌افتد یعنی اشیای ناشی از آنها. بنابراین، شاید مهم‌ترین محور رویکردی در این مکتب آن باشد که فرهنگ را نه به صورت انتزاعی یا حتی مادی، بلکه بیش از هر چیز به صورت «شخصیت» انسانی مورد توجه قرار می‌دهد. انسان‌ها حاملان اصلی فرهنگ هستند و هر پدیده‌ای را تنها در زمانی می‌توان پدیده‌ای «فرهنگی» نامید که در رابطه‌ای انسانی قرار بگیرد. فرهنگ همواره باید از «رسانه‌ای» بگذرد که «انسان» است و معنایی دریافت کند که معنایی «انسانی» است (فکوهی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۱). علاوه‌تاً فرهنگ به معنای ادب، تربیت، دانش، علم، معرفت و آداب و رسوم نیز تعریف گردیده است.

ویژه‌گی‌ها

فرهنگ ویژه‌گی‌های زیاد دارد. انسان‌شناسان با توجه به مطالعات تطبیقی فرهنگ‌های گوناگون به این نتیجه رسیده‌اند که برخی از خصوصیات در تمامی فرهنگ‌ها قابل مشاهده هستند. مطالعه دقیق این خصوصیات به فهم اهمیت و عملکرد فرهنگ کمک می‌کند.

طوری که ذکر گردید، فرهنگ ویژگی‌های زیادی دارد؛ عمده‌ترین ویژگی‌های فرهنگ در ذیل به بررسی گرفته شده است:

الف. عام بودن فرهنگ (فرهنگ عام است)

یکی از ویژگی‌های فرهنگ عام بودن آن است. برخی از وجوهات فرهنگ در تمام جوامع بشری مشترک است، به بیان دیگر تمام جوامع دارای فرهنگ است.

اگر فقط یک شخص فکر کند و یا کار خاصی انجام دهد، آن فکر یا عمل نماینده عادت شخصی است نه انگاره فرهنگ. تفکر یا عمل هنگامی فرهنگی است که به‌طور مشترک در برخی از جمعیت‌ها یا گروه‌ها

وجود داشته باشد. ما در ارزش‌ها، عقاید و رفتار خاصی با خانواده و دوستان‌مان و نیز با جوامعی که از لحاظ منشأ قومی، منطقه‌ای، مذهب و شغل با ما مشابه‌اند شریک هستیم. زمانی که در باره آداب و رسوم مرسوم (مشترک) در یک جامعه صحبت به میان می‌آید، در حقیقت به فرهنگ آن‌ها توجه می‌شود (خانقاه، ۱۳۹۱، ص ۲۳۸).

از آن‌جا که فرهنگ حاصل جمع عناصر مستقل از یکدیگر نیست و هر ویژگی فرهنگی نسبت به ویژگی‌های فرهنگ کل معنی پیدا می‌کند، بایستی آن‌را مانند کلیتی که دارای پیوستگی خاص است در نظر گرفت. رفتارهایی که از نظر یک مشاهده‌کننده غیرمعقول به نظر می‌رسد، زمانی که این رفتارها در چارچوب فرهنگ کل قرار داده شوند، مقبولیت پیدا می‌کنند (رنجبر و ستوده، ۱۳۸۰، صص ۵۴ و ۵۵).

ب. خاص بودن فرهنگ (فرهنگ خاص است)

هر جامعه‌ای به دلیل ویژگی‌های اقلیمی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و ... دارای فرهنگ خاص و ویژه نسبت به سایر جوامع است. به همین دلیل ما نمی‌توانیم به طبقه‌بندی فرهنگی بپردازیم؛ در صورتی که می‌تون فقط به چگونگی فرهنگ‌ها پرداخت و بس. این که یک پدیده یا سلوک در جامعه به عنوان هنجار اخلاقی و در جامعه دیگر به عنوان ناهنجاری اخلاقی تلقی می‌شود، رابطه به همین خاص بودن فرهنگ می‌گیرد. به طور نمونه رعایت حجاب در بین جوامع مسلمان به عنوان هنجار اخلاقی و در جوامع غربی به عنوان ناهنجاری اخلاقی تلقی می‌گردد. ذبح نمودن گاو و خوردن گوشت آن میان مسلمانان جایز؛ اما از دید هندوها از آنجایی که به گاو به دیده تقدس می‌نگرند و حتی آن‌را پرستش می‌کنند، کشتن گاو و خوردن گوشت آن کاملاً ناجایز به نظر می‌رسد.

ج. اکتسابی بودن فرهنگ (فرهنگ آموختنی است)

تمام آن‌چه در یک جامعه مشترک است لزوماً فرهنگی نیست؛ مثلاً رنگ موی افراد یک جامعه فرهنگی نیست. ما به خصوصیات فرهنگی می‌گوییم که گذشته از مشترک بودن، اکتسابی نیز باشد. خوردن نیز مسأله‌ای فرهنگی نیست؛ زیرا تمام مردم نیازمند خوردن غذا هستند؛ اما این که چه، کی و چگونه می‌خورند، آموختنی است و از یک فرهنگ تا فرهنگ دیگر متفاوت است (خانقاه، ۱۳۹۱، ص ۲۳۸). هر کودک سالمی بالقوه قادر است که هر فرهنگی را بیاموزد و در هر جامعه‌ای عضوی فعال بار آید. کودک ضمن آموختن هنجارهای جامعه خود- یعنی در فرایند آن‌چه که جامعه‌پذیری نامیده می‌شود، با آن‌ها هم‌نوا می‌گردد. نگرش‌ها و باورهای شایع در جامعه خود را می‌پذیرد و رفتار و ارزش‌های را می‌آموزد که با نقش اجتماعی او متناسب باشد. از آن‌جا که فرهنگ پدیده‌ای است که انسان فرا می‌گیرد

و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر از راه توارث جسمی صورت نمی‌پذیرد، آن را «میراث فرهنگی» می‌گویند (رنجبر و ستوده، ۱۳۸۰، ص ۵۶).

به صورت عموم طوری که در فوق اشاره شد، فرهنگ، از طریق جریان یادگیری و تماس و تأثیر متقابل با محیط فرد انتقال می‌یابد، و نه از طریق جریان ژنتیکی. فرهنگ را می‌توان مثل مخزنی از کلیه آگاهی‌ها و دانش یک جامعه تصور نمود. طفل که در جامعه‌ای به دنیا می‌آید متوجه می‌شود افرادی که قبلاً در آن جامعه زندگی می‌نمودند، مسایل و مشکلاتی را که با آن مواجه شده‌اند، حل و فصل کرده‌اند. برای مثال اشیای مادی، روش‌های تهیه و پخت غذا، زبان، قوانین حکومتی، اشکال ازدواج و نظام‌های دینی تا زمان تولد کودک کشف شده‌اند و جزئی از فرهنگی هستند که کودک در درون آن به دنیا می‌آید. اگر پسری در روستای کوچکی در اسپانیا به دنیا آید و در همان‌جا نیز بزرگ شود، احتمال زیادی دارد که در طول دوران زندگی غذای خود را با پرداختن به کار کشاورزی تأمین نماید و از دولت اسپانیا حمایت کند، از گاو بازی لذت ببرد و کاتولیک شود. در مقام مقایسه، اگر پسری در جامعه دآمداری افریقای شرقی زاده شود و در همان‌جا بزرگ شده و زندگی را ادامه دهد، به احتمال زیاد زندگی خود را با پرداختن به کار دآمداری تأمین کند، به قوانین و مقررات بزرگترها و نیاکانش احترام می‌گذارد، اوقات فراغت خود را به نقل قصه‌های قوم و قبیله‌اش می‌گذراند و اجداد و نیاکان خود را به عنوان رب‌النوع می‌پرستد. گرچه این دو کودک هر دو کاملاً متفاوت رفتار خواهند کرد، یک اصل اساسی در رابطه با فرهنگ کاملاً روشن است. هر دو بچه در فرهنگی زاده شده‌اند که وجود داشته است، هریک فقط باید راه حل‌های مختلفی را که فرهنگ حاکم بر جامعه برای آن‌ها مهیا ساخته است یاد بگیرد. هنگامی که این راه‌حل‌ها فراگرفته شوند، رفتار تقریباً خود کار می‌شود و به عبارت دیگر، فرهنگ در درون جامعه از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد؛ فرهنگ فطری یا غریزی نیست (فرارو، ۱۳۷۹، ص ۳۸).

فرهنگ از آنجایی که يك امر اکتسابی است؛ بناً به صورت میراث جامعه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. هم‌چنان اکتسابی بودن فرهنگ گویای آن است که فرهنگ باید در فرآیند اجتماعی شدن به فرد منتقل شود. دلیل تفاوت جوامع و شیوه‌های زندگی آن‌ها نیز کسی بودن فرهنگ است. براساس کسی بودن فرهنگ است که فرد باورها، چگونگی رفتارها، دانش و امثال آن را از فرد دیگر کسب می‌نماید چنان‌چه شاگرد از استاد و فرزندان از والدین و امثال آن.

د. تغییر پذیر بودن فرهنگ

فرهنگ پدیده متغیر است. تجربه تاریخی به ما نشان می‌دهد که فرهنگ یک جامعه خاص در دوره‌های مختلف زمانی و حتی در یک دوره بنا بر نقاط جغرافیایی مختلف آن متفاوت است و به همین دلیل نیز

منطقاً می‌توان پنداشت که فرهنگ جوامع انسانی در آینده نیز دگرگون شوند. تغییر فرهنگی موضوعی است مورد علاقه‌ی انسان‌شناسی که از دو جنبه بر آن تأکید می‌کند: منشأ تغییرات فرهنگی و چگونگی تغییرات فرهنگی؛ که تغییرات فرهنگی می‌توانند از دو منشأ اساسی ریشه بگیرند: نخست فرایندهای اختراع و ابداع و سپس فرایندهای اشاعه (ریور، ۱۳۸۶، ص ۲۵۵). باید متذکر شد که اختراع و ابداع می‌تواند نظر به نیاز جامعه‌ی انسانی صورت بگیرد و یا این‌که به صورت اتفاقی صورت بگیرد. منشأ دیگر تغییر فرهنگی که از طریق اشاعه است، این مطلب را می‌رساند که یک پدیده‌ی فرهنگی از یک جامعه به جامعه‌ی دیگر گذار نموده است؛ که ممکن است به اساس هم‌جواری، مهاجرت و یا جنگ‌ها انجام شده باشد. در عصر فعلی پیشرفت‌های تکنالوژیک به‌ویژه تکنالوژی معلوماتی در این زمینه نقش بارز ایفا نموده است.

تمام فرهنگ‌ها به‌طور مستمر تغییر می‌کنند، هرگونه گزارش انسان‌شناسانه از فرهنگ هر جامعه در واقع عکسی فوری از یک زمان خاص است. اگر متخصص قوم‌شناس پس از اتمام تحقیق فرهنگی در یک محل، چند سال بعد دوباره به همان محل قبلی مراجعه کند با وضعیتی دقیقاً مشابه دفعه قبل مواجه نخواهد شد؛ زیرا هیچ فرهنگی وجود ندارد که از یک سال تا سال دیگر ثابت و بدون تغییر باقی بماند (فرارو، ۱۳۷۹، ص ۵۱).

محققان که درباره‌ی تغییر فرهنگ تحقیق می‌کنند دریافته‌اند که نوآوری فرهنگی (معرفی افکار، هنجارها، یا اقلام مادی جدید) هم در نتیجه‌ی نیروهای داخلی و هم در نتیجه‌ی نیروهای خارجی واقع می‌شود. سازوکارهای تغییر که در یک فرهنگ عمل می‌کنند اکتشاف و اختراع خوانده می‌شوند. به رغم اهمیت اکتشاف و اختراع، بیشتر تغییراتی که در جامعه بنیاد شان گذاشته می‌شود نتیجه‌ی وام‌گیری از فرهنگ‌های دیگرند. این جریان، اشاعه یا انتشار فرهنگی خوانده می‌شود، یعنی اشاعه‌ی مقولات فرهنگی از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر. اهمیت وام‌گیری فرهنگی اگر از نظر اصل کم‌کوشی نگریسته شود، بهتر و بیشتر فهمیده و درک می‌گردد. یعنی، خیلی آسان‌تر است که اختراع یا اکتشاف فرد دیگری را به عاریت بگیریم تا این‌که خودمان بخواهیم آن را از اول کشف یا اختراع کنیم. در واقع، انسان‌شناسان عموماً اتفاق نظر دارند که ریشه و منشأ ۹۰ درصد چیزها، اندیشه‌ها و انگاره‌های رفتاری موجود در هر فرهنگی، در جاهای دیگری است (فرارو، ۱۳۷۹، ص ۵۲).

فرهنگ فرایندی است پویا، که از طریق آموزش از نسلی به نسل بعدی انتقال می‌یابد، ادامه پیدا می‌کند و دگرگون می‌شود. فرهنگ با انتقال تجربه‌ها و الگوها، قالب‌های رفتاری را در ذهن افراد جامعه، حک

می‌کند و زمانی که این قالب‌ها حک شد، آثار تجربه‌ها، عمیق و مداوم و پایدار می‌شوند. فرایند حک کردن از طریق «فرهنگ پذیری» انجام می‌گیرد.

فرهنگ پذیری یعنی جامعه‌پذیری متعالی و ژرف و نیز فراگیری فرهنگ جامعه دیگر. اگر در هر یک از ما الگوهای اکتسابی یک فرهنگ تداوم یابد و به صورت بخشی از رفتار ثابت ما در آید، این فرایند را فرهنگ‌پذیری گویند. فرهنگ‌پذیری در مقیاس وسیع وقتی رخ می‌دهد که جامعه‌ای مورد تهاجم جامعه دیگر قرار گیرد، فاتحان می‌کوشند تا شیوه‌های زندگی شان را بر مغلوبان تحمیل کنند و مغلوبان نیز به نوبه خود، شروع می‌کنند به سازگاری با برخی اعمال فاتحان. البته برخی اوقات ویژگی‌های یک فرهنگ با فرهنگ دیگر هماهنگی نداشته و نسبت به انتقال آن‌ها مقاومت می‌شود. برای مثال: سرخپوستان امریکایی از اسلحه گرم و نوشابه‌های الکولی استعمار انگلیس با هیجان استقبال کردند، ولی نسبت به مذهب آن‌ها و طرز تلقی شان از کار، بی تفاوت ماندند (رنجبر و ستوده، ۱۳۸۰، ص ۵۸).

هر اندازه ما به سوی جامعه مدرن آمده‌ایم به دلیل افزایش تماس میان فرهنگ‌ها، و به سبب شکوفایی و سرعت تغییرات تکنولوژیک، سطح نوآوری و تغییر فرهنگی نیز افزایش یافته است، به گونه‌ای که امروز در اغلب جوامع بیش از آن‌که با مشکلات ناشی از رکود روبه‌رو باشیم با مشکلات ناشی از سرعت در تغییرات فرهنگی روبه‌رو هستیم. زیرا بسیاری از افراد جامعه فرصت کافی یا امکان و قابلیت کافی را در خود برای انطباق دادن خویش با تغییرات نمی‌یابند و دچار سردرگمی و ناهنجاری اجتماعی می‌شوند. باید توجه داشت که در طول تاریخ چند سده گذشته گروه بزرگی از جوامع، که همان جوامع توسعه‌یافته کنونی هستند فرصت آن را داشتند که در یک فرایند نسبتاً «طبیعی» یعنی بدون آن‌که زیر فشار خردکننده‌ای از خارج از جوامع خود قرار بگیرند، به تغییرات فرهنگی گسترده‌ای برسند و جوامع خود را نوسازی کنند. تبلور این امر را در پیدایش صنعت، تکنولوژی مدرن و نظام سیاسی - اداری، اقتصادی و اجتماعی مدرن که دارای کارایی بسیار زیادی هستند و رفاه در سطح بالایی را برای این کشورها ممکن کرده اند، می‌توان مشاهده کرد (رویور، ۱۳۸۶، صص ۲۵۶، ۲۵۷).

فرهنگ‌ها در طول زمان تغییر می‌یابد. تمامی پدیده‌های انسانی و اجتماعی در جوامع بنابر شرایط زمانی و مکانی دست‌خوش تغییر و تحول و دگرگونی قرار می‌گیرد. تغییر فرهنگ در هر دو بُعد (مادی و معنوی) صورت می‌گیرد، با این تفاوت که بُعد مادی فرهنگ نسبت به بُعد معنوی آن در مدت کمتر قابل تغییر می‌باشد. چنان‌چه تکنولوژی در جریان سال‌های اخیر تأثیر مهمی بر تغییر و توسعه فرهنگ مادی جوامع گذاشته است.

هـ. قوم مدار بودن فرهنگ. (فرهنگ محوری است)

قوم مداری، به گرایشی گفته می‌شود که فرهنگ خودی را برتر از فرهنگ‌های غیر خودی می‌انگارد و هنگام داوری در باره‌ی رفتار و باورداشت‌های آدم‌های بزرگ شده در فرهنگ‌های دیگر، از ارزش‌های فرهنگی خودی استفاده می‌کند. قوم‌مداری یک گرایش فرهنگی همه‌جایی است. همین گرایش است که همبستگی اجتماعی، حس اشتراک در یک اجتماع فرهنگی و ارزش قایل شدن برای آن را در میان آدم‌های سهیم در یک سنت فرهنگی، تقویت می‌کند. آدم‌ها در هر کجای جهان فکر می‌کنند که تبیین‌ها، عقاید و رسوم آشنای خودشان، درست، برحق، شایسته و اخلاقی‌اند. آن‌ها رفتارهای متفاوت با رفتار خودشان را عجیب، غیراخلاقی یا وحشیانه می‌انگارند. بیشتر قبایل ابتدایی تنها اعضای قبیله خودشان را آدم کامل می‌انگارند و انسان‌های نه چندان آدم قبایل همسایه را به نام‌هایی می‌شناسند که به گونه‌ای نمادین انسانیت پست‌تر آن‌ها را بیان می‌کند. آن‌ها قبایل همسایه را به خاطر رسوم و ترجیح‌های متفاوتشان تمسخر و اهانت می‌کنند. آن‌ها مردم قبایل همسایه‌شان را به دلایل مختلف تفاوت‌های فرهنگی نکوهش می‌کنند (کتاک، ۱۳۸۶، ص ۳۸۰).

سخن گفتن از دیگران لزوماً به معنای بدگفتن یا مخالفت کردن با آن‌ها نیست. با این وصف، وجود نوعی قوم‌مداری ذاتی در انسان‌ها سبب می‌شود که هیچ کاری... ساده‌تر از بدگفتن از دیگران نباشد. هر کس با توجه به زبان، صورت ظاهر، و رفتارهای روزمره، خود را به اجتماعی متعلق می‌داند که ارزش‌های آن را پذیرفته است. و برعکس، همین فرد گرایش به آن دارد که دیگرانی را که شبیه به او نیستند، پس زند، به زیر انتقاد بگیرد و به آن‌ها کم بها بدهد. اسپانیایی‌ها زمانی که امریکا را کشف کردند در اوایل حاضر نبودند قبول کنند که سرخپوستان هم جزو آدمیان هستند و با این باور، به بردگی کشاندن آن‌ها را برای خود توجیه می‌کردند. و این درحالی بود که سرخپوستان، اسپانیایی‌ها را می‌کشتند تا به خود، فانی بودن (یعنی انسان بودن) آن‌ها را ثابت کنند (ریور، ۱۳۸۶، ص ۲۳).

تمام فرهنگ‌ها تا حدود متفاوتی قوم‌مدار اند. شاید بزرگترین و تنها مانع در راه شناخت فرهنگی دیگر، قوم‌مداری به معنی واقعی کلمه «فرهنگ محوری» است که گرایش و تمایل مردم به ارزیابی و سنجش رفتار یک فرد ناشناس و متعلق به جامعه و فرهنگی دیگر با معیارها و شاخص‌های فرهنگ خود آن مردم است و این باور که فرهنگ خود آن مردم از همه فرهنگ‌های دیگر برتر است.

گرایش و تمایل به قوم‌مداری خصوصیتی جهان‌شمول است. حد نفوذ قوم‌مداری در فرهنگ در کتاب‌های درسی تاریخ به وضوح مشاهده می‌شود. برای مثال، رویداد تاریخی جنگ‌های صلیبی میان مسیحیان و مسلمانان را در قرون وسطی در نظر بگیرید. در توضیحات کتاب‌های درسی امریکا درباره‌ی

این رویداد، از مسیحیان به عنوان «مجاهدان» جنگ‌های صلیبی یاد شده است، درحالی‌که مسلمانان به عنوان «متعصبان مذهبی» معرفی شده‌اند. با وجود این، چنان‌چه توضیحات مسلمانان را درباره این جنگ‌ها مطالعه کنیم، خواهیم دید که اصطلاحات «مجاهدان» جنگ‌های صلیبی و «متعصبان مذهبی» برعکس استفاده شده‌اند؛ یعنی مسیحیان «متعصبان مذهبی» و مسلمانان «مجاهدان» جنگ‌های صلیبی خوانده شده‌اند (فرارو، ۱۳۷۹، ص ۶۲).

یکی از زنده‌ترین مثال‌های مشابه از تفسیرهای قوم‌مداری را می‌توان در رویدادهای تاریخی دوره معاصر افغانستان مشاهده نمود؛ چنان‌چه مبارزان راه آزادی (مردم افغانستان که در برابر اشغال‌گران خارجی خصوصاً انگلیس‌ها، روس‌ها و امریکایی‌ها) به مبارزه پرداختند؛ از دید گروه‌های اشغال‌گر به عنوان تروریست‌ها تلقی می‌شدند، در صورتی‌که از دید مردم افغانستان و سایر مسلمانان جهان به عنوان مجاهدین راه آزادی تلقی می‌گردیدند.

در نقطه مقابل قوم‌مداری، نسبی‌اندیشی فرهنگی قرار می‌گیرد که می‌گوید رفتار مردم در هر فرهنگی را نباید با معیارهای یک فرهنگ دیگر دآوری کرد. این دیدگاه نیز می‌تواند مسایل خاص خود را داشته باشد. نسبی‌اندیشی فرهنگی در شدیدترین وجه آن، می‌گوید که هیچ نوع اخلاق برتر بین‌المللی یا جهانی وجود ندارد و قواعد و اصول اخلاقی همه فرهنگ‌ها به یک‌سان سزاوار احترام اند (کتاک، ۱۳۸۶، ص ۳۸۰).

و. فرهنگ افراد یک جامعه را قادر به پیش‌بینی رفتار یکدیگر می‌کند.

از دیگر ویژگی‌های فرهنگ و یکی از فضایل متعلق به یک فرهنگ، آن است که افراد را قادر به «پیش‌بینی» می‌کند؛ بدین معنی، که هر فرد می‌تواند برحسب رفتار و گفتار خود، واکنش‌های دیگران را از پیش بداند. در واقع تنظیم رفتارها و کنش‌های هر فرد براساس پیش‌بینی است. ما می‌دانیم که برای دریافت واکنش مطلوب پدر، مادر، رئیس، زیردست، همکار و دوست خود چه رفتار و گفتاری باید داشته باشیم. به همین دلیل، در مقابل هریک از آن‌ها رفتار خاصی نشان می‌دهیم، در برابر یکی کرنش می‌کنیم و به دیگری پرخاش. گاه خود را عصبانی جلوه می‌دهیم و گاه لبخند می‌زنیم. اصولاً خندیدن، گریه کردن، فریاد زدن، بلند یا ملایم حرف زدن، خواهش کردن و تهدید کردن در موقعیت‌های مختلف برای این است که عادت‌های فرهنگی و در نتیجه واکنش‌های افراد را در مقابل رفتارهای مختلف می‌دانیم و می‌توانیم پیش‌بینی کنیم (رنجبر و ستوده، ۱۳۸۰، ص ۵۶).

ز. منحصر به انسان بودن فرهنگ

چنانچه تمام گروه‌های انسانی دارای فرهنگ هستند؛ یعنی تمام گروه‌های انسانی شیوه‌هایی را برای زندگی، بقاء نسل، تهیه غذا و لباس و پوشاک و... دارند که خاص آن جوامع هست. به همین دلیل علاوه بر سایر تفاوت‌ها یکی از عمده‌ترین تفاوت‌ها میان انسان و حیوان فرهنگ است که منحصر به انسان می‌باشد.

ح. وابسته به سمبول‌ها بودن فرهنگ

فرهنگ وابسته به نشانه‌ها (سمبول‌ها) است. به نقل از خانقاه «لسلی وایت» معتقد است که سرآغاز تمام رفتارهای انسان کاربرد نشانه‌ها است. هنر، مذهب و پول همه شامل کاربرد نشانه است. مهمترین سیمای نشانه‌ای، زبان یعنی جانشینی کلمات برای اشیاء است. «استانلی سالت» (۱۹۷۲) معتقد است که زبان نشانه‌ای، بنیاد فرهنگ‌های انسانی است. نهادهای این فرهنگ‌ها (سازمان‌های سیاسی، مذهبی، هنر، سازمان اقتصادی) نمی‌توانند بدون نشانه‌ها وجود داشته باشند.

«ادوارد ساپیر» (۱۹۴۹) به این باور است که، با زبان روش کاملاً انسانی و غیر غریزی ارتباط عقاید و احساسات و تمایلات بیان می‌شود و انسان را در انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر توانا می‌سازد (خانقاه، ۱۳۹۱، صص ۲۳۹، ۲۴۰).

علاوه بر ویژگی‌های که تا این جا از آن‌ها یاد کردیم فرهنگ بعضی ویژگی‌های دیگر نیز دارد؛ چنانچه فرهنگ‌ها هویت‌بخش و متمایزکننده جوامع و ملت‌ها از یکدیگر است به این معنا که عمده‌ترین شاخص برای معرفی هر یک از جامعه‌های موجود در روی کره زمین همانا فرهنگ شان است که از همدیگر متفاوت بوده و باعث تفکیک یک جامعه با جامعه دیگر می‌شود.

هم‌چنان از دیگر ویژگی‌های فرهنگ این است که فرهنگ‌ها عامل ایجاد نظم و هماهنگی است و این امر موجب جلوگیری از هرج و مرج در جامعه می‌شود. هر فردی در جامعه نظر به این که فرهنگ آن جامعه چگونه است، رفتار، گفتار خود را با آن هماهنگ نموده و عادات قبول شده در جامعه را مراعات می‌نماید.

نتیجه‌گیری

تعاریف متعدد و متنوع توسط انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و سایر دانش‌مندان در مورد فرهنگ ارائه شده است. به صورت عموم فرهنگ به مجموعه ارزش‌های مادی و معنوی یک جامعه اطلاق می‌شود. بعضی‌ها فرهنگ را در یک مفهوم گسترده و تعدادی نیز در مفهوم محدود به کار برده‌اند. فرهنگ شامل

حقایقی است که ما آن‌ها را مسلم فرض کرده و بدون پرسش جدی آن‌ها را می‌پذیریم. فرهنگ را می‌توان دیدگاه مشترك يك ملت تعريف كرد. فرهنگ با جامعه رابطه ناگسستگی دارد و لازم و ملزوم یکدیگراند. یکی از پرکاربردترین مفهوم در علوم اجتماعی به‌ویژه در انسان‌شناسی، فرهنگ است. فرهنگ از ویژگی‌های زیادی برخوردار می‌باشد و از جمله ویژگی‌های فرهنگ، عام بودن، خاص بودن، اکتسابی بودن، تغییرپذیر بودن، قوم‌مدار بودن و منحصر به انسان بودن، ویژگی‌های عمده و قابل توجه فرهنگ به شمار می‌روند.

هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ نمی‌باشد. به همین دلیل فرهنگ عام است؛ اما از آنجایی که هر جامعه دارای فرهنگ مشخص به خود است، بنابراین فرهنگ خاص است. ازین‌که فرهنگ یک میراث اجتماعی است، اکتسابی می‌باشد و از طریق زیستی قابل انتقال نیست. در هر جامعه‌ای فرهنگ به یک حالت باقی نمی‌ماند؛ بلکه در پروسه زمانی تغییر می‌نمایند. تغییر فرهنگ ممکن است در مدت زمان کم و یا طولانی صورت بگیرد. از لحاظ ابعاد مختلفه فرهنگ؛ بُعد مادی فرهنگ در زمان کمتر و بُعد معنوی آن در زمان بیشتر قابل تغییر می‌باشد.

ما نمی‌توانیم به طبقه‌بندی فرهنگ بپردازیم، یا این‌که به فرهنگ‌ها درجه‌مهری و یا کهرتی قایل شویم؛ اما می‌توان به ساده‌گی به چگونگی و توصیف فرهنگ‌ها پرداخت. با وجود آن قوم‌مدار بودن فرهنگ یکی از ویژگی‌های دیگر فرهنگ است، که هر جامعه‌ای فرهنگ خود را برتر از فرهنگ دیگر جامعه‌ها می‌پندارد.

ممکن برخی از ویژگی‌های فرهنگ (مانند اکتسابی بودن فرهنگ) را علاوه بر انسان‌ها سایر زنده جان‌ها و یا حیوانات داشته باشد؛ اما ازین‌که دیگر ویژگی‌های فرهنگ را به جز انسان‌ها دیگر زنده جان‌ها نمی‌توانند کسب کنند و یا داشته باشند؛ بناً فرهنگ منحصر به انسان‌ها می‌باشد.

منابع

- پانوف، میشل و میشل پرن. (۱۳۸۲). فرهنگ مردم‌شناسی. ترجمه‌ی اصغر عسکری خانقاه. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- خانقاه، اصغر عسکری و محمد شریف کمالی. (۱۳۹۱). انسان‌شناسی عمومی، چاپ هفتم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- رنجر، محمود و هدایت الله ستوده. (۱۳۸۰). مردم‌شناسی: با تکیه بر فرهنگ مردم ایران. تهران: دانش آفرین.
- ریور، کلود. (۱۳۸۶). در آمدی بر انسان‌شناسی. ترجمه‌ی ناصر فکوهی، چاپ هفتم. تهران: نشر نی.
- عثمانی، عصمت الله و عزیزی، نظر محمد. (۱۳۹۶). اصطلاحات تشریحی و توصیفی انسان‌شناسی و باستان‌شناسی. کابل: انتشارات یوسف‌زاد.
- فرارو، گری پی. (۱۳۷۹). انسان‌شناسی فرهنگی: بُعد فرهنگی تجارت جهانی. ترجمه‌ی غلام علی شاملو. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۶). تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، چاپ پنجم. تهران: نشر نی.
- کناک، کنراد فلیپ. (۱۳۸۶). انسان‌شناسی؛ کشف تفاوت‌های انسانی. تهران: انتشارات علمی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.